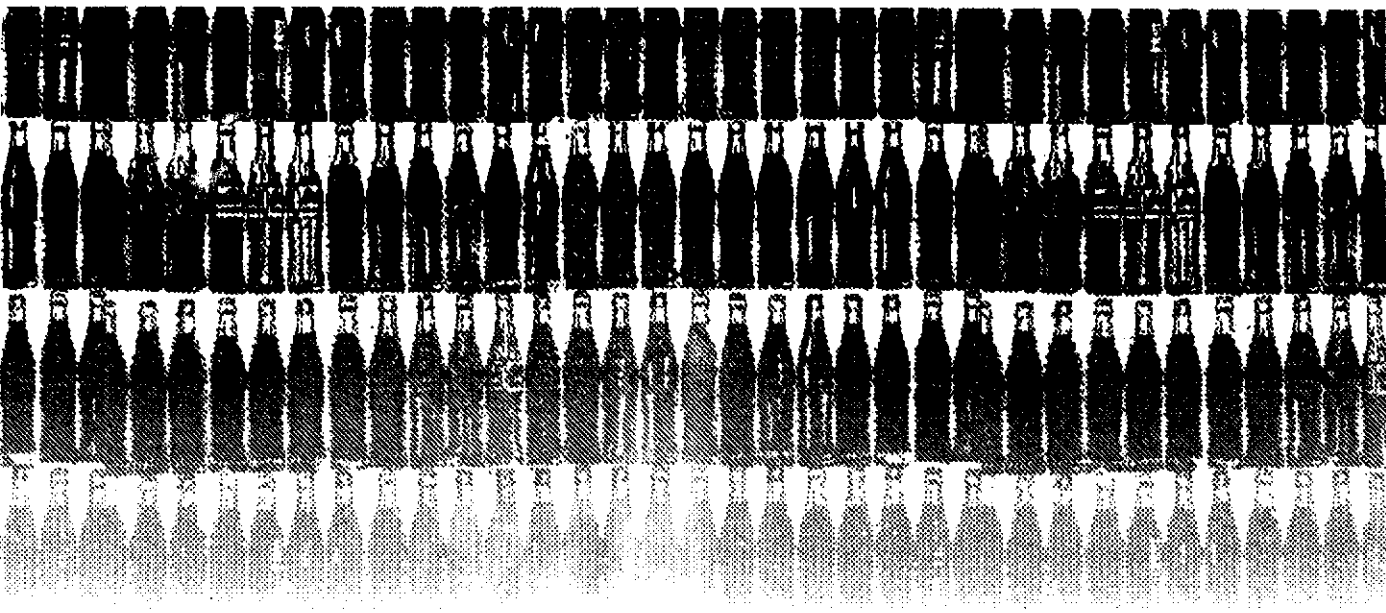


# پاپ آرت

SAM HUNTER ■  
● ترجمہ: مہری میرزالو

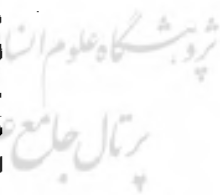
# POP ART



■ در اوایل سده بیستم بود که آمریکا، تلاش نمود تا هنر مستقل و جستجوگر خود را به دست آورده و در برخی از زمینه‌های هنری نیز به مقام پیشوایی دست یابد. با آغاز جنگ جهانی دوم، بسیاری از نقاشان بزرگ اروپا، به آمریکا سفر کردند و موجب تحولاتی در هنر نقاشی آن سرزمین شدند. پس از جنگ اما، نقاشی خودجوش و پویای آمریکا، بر هنر اروپا اثر گذاشت. از همین سالها به بعد بود که اکسپرسیونیسم انتزاعی «دوکونینگ» و «جکسون پولاک» خود را به روشنی نشان داد. در سالهای پیش از ۱۹۵۰، «پولاک» با به کارگیری اسلوب «رنگ چکانی» و بعداً «نقاشی اکشن»، شیوه نقاشی خود را به مرحله تکامل رساند. «دوکونینگ» نیز با نقاشیهای «سیاه و سفید» خود نیز باعث تحولاتی در قلمرو هنر آبستره در آمریکا گردید.

در دهه میان ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰، هنرمندان آمریکایی بیشتری به نقاشی آبستره پیوستند. برخی از آنها، مانند «دوکونینگ» و «پولاک»، در پی ایجاد هیجان و پویایی در کار خود بودند و برخی دیگر، مانند «نیومن» و «رونکو»، با به کارگیری مستطیل‌های متوازن و گسترده‌های رنگ یکدست، ترکیبات آبستره آرام و ساکنی را به وجود آوردند.

از ۱۹۶۰ به بعد، گروه نقاشان مدرنیست دیگری، همچون «روی لیکتنشتاین» و «اندی وار هول»، پاپ آرت را رایج کردند. آنها، مضامین زندگی شهری و تجاری و صحنه‌های پیش پا افتاده و حتی کریه زندگی آمریکائیان را به وصفی هرچه عینی و علنی‌تر در آثار خود منعکس



ساختند. نقاشان «آپ آرت» نیز با نمایش نقشهای مکرر هندسی و به کارگیری رنگ و نور، تلاش نمودند تا چشم و ذهن بیننده را بفریبند و یا به تفنن وادارند. پس از آن هرچه در هنر آمریکا ظهور کرد برآمده از دنیا و فضایی بود که از درون جستجوهای هنرمندان دهه چهل تا هفتاد حاصل شده بود.

طی سالهای شصت میلادی، سرعت روزافزون در تغییرات تکنولوژیکی و کثرت شیوه‌های برقراری ارتباط از یک سو و کندی روند تکامل در اکسپرسیونیسم آستره از سوی دیگر، نهضت نوینی در عرصه هنر آمریکا را پدید آورد. ارتباطات جمعی و گسترهٔ بیش از پیش وسیع آن که توجه آگاهانه بخش عظیمی از اقشار مردم را به خود جلب کرده است مستقیماً موجبات نوعی شتابزدگی در این قالبهای جدید که تحت عنوان پاپ آرت "Pop - Art" دسته بندی می‌شوند را فراهم آورده است.

هنرمندان پاپ - آرت، الگوی آثار فیکوراتیو خود را دقیقاً از تجلیات عامیانه و منابع تجاری برمی‌گیرند. قالبهای تقلیدی و محتوای "Pop - Art"، جنجال زیادی در میان هنرمندان نسل قبلی ایجاد کرد. عدم توجه کافی به منابع بصری و اصیل آنها از جمله مواردی بود که بیش از همه مورد سرزنش قرار می‌گرفت. به علاوه، چنین به نظر می‌رسد که پاپ آرت، تمامی گرایشات مکانیکی و ضدفردی زندگی و فرهنگ آمریکائی را بیان می‌کند و این چیزی است که شدیداً و به شکل جنجال برانگیزی مورد اعتراض طرفداران اکسپرسیونیسم آستره قرار می‌گیرد. و از آنجا که پاپ - آرت "Pop - Art" به طور کلی فاقد شدت وحدت لازم برای براندازی نظام قبلی هنر می‌باشد (تنها لذت پرستی مبرهن «تم و سلمن» که در سلسله "Great American Nude" تجلی یافته از این قانون مستثنی است)، متهم به «ننوداد» عصر رفاه و آسایش می‌شود. با این وجود هنرمندان سالخورده‌ای که زمانی از پیشتازان سبک خود به شمار می‌رفتند، ارزشهای خود را در

معرض خطر احساس کرده و با تلقی "Pop - Art" به عنوان قالب ساده‌ای برای سرگرمی، علناً موضع خود را نسبت به آن تغییر داده و با دیدگاه تعدیل یافته‌تری به آن نگریستند.

«روی لیکتشتاین» "Roy Lichtenstein"، «جیمز رونسکیست» "James Rosenquit"، «اندی وار هول» "Andy Warhol"، «توم وسلمن» "Tom Wesselman" و «روبرت ایندیانا» "Robert Indiana" اولین کسانی بودند که با تشکیل نمایشگاههای انفرادی، برای اولین بار آثار "Pop - Art" را در معرض دید عموم قرار دادند. بیشتر هنرمندان و تقریباً تمامی منتقدین در مقابل نقاشیهایی که چندان تفاوتی با منابع الگویی خود نداشته، دچار شوک شدند: داستانهای مصور (لیکتشتاین)، اعلان‌های تبلیغاتی (رونکسیت)، آرم کالاها ساده یا تکراری (وار هول)، نقاشی اغراقی از محصولات غذایی (وسلمن). آنچه که «روبرت ایندیانا» در نقاشیهای خود مد نظر داشته و با استفاده از نشانه‌های نگارشی و علائم ساده‌ها بیان کرده است، علیرغم اینکه آشکارا با اصل زیبایی شناختی ارتباط نزدیکی داشته است، ولی چندان مورد توجه مردم قرار نگرفتند چرا که او نیز از تصاویر واضح و رایج تجاری یا صنعتی، علائم ساده‌ها، نقاشی مکانیکی گونه چهره‌ها در نقاشی خود استفاده کرده است. بی تفاوتی ظاهری هنرمندان "Pop - Art" نسبت به تمامی قالبهای رفتار فردی و اشتیاق غیر انتقادی آنها نسبت به تبلیغات تجاری پیش پا افتاده و قالبی، از جمله پیامدهای ابتذال تحریک‌آمیز این تصاویر بود. کشیدن «مکانیکی» چهره‌ها براساس شیوه رایج در طراحی تجاری، صریحاً در تضاد با ذخایر معلوماتی قابلیت‌های صنایع غیر صنعتی، رسایی و

گویایی تصاویر مربوط به نقاشی، یعنی آنچه که نسلهای پیشین طی سالیان دراز اندوخته‌اند، می‌باشد. فرهنگ هنری آمادگی پذیرش برخی ناپختگی‌ها را در زمینه هنر اکسپرسیونیسم داشت اما تحمل ویژگیهای ناپایدار برایش امری ناممکن بود، به طوریکه پاپ - آرت برای فرهنگ هنری نوعی ابتذال فرهنگ شمرده شده است.



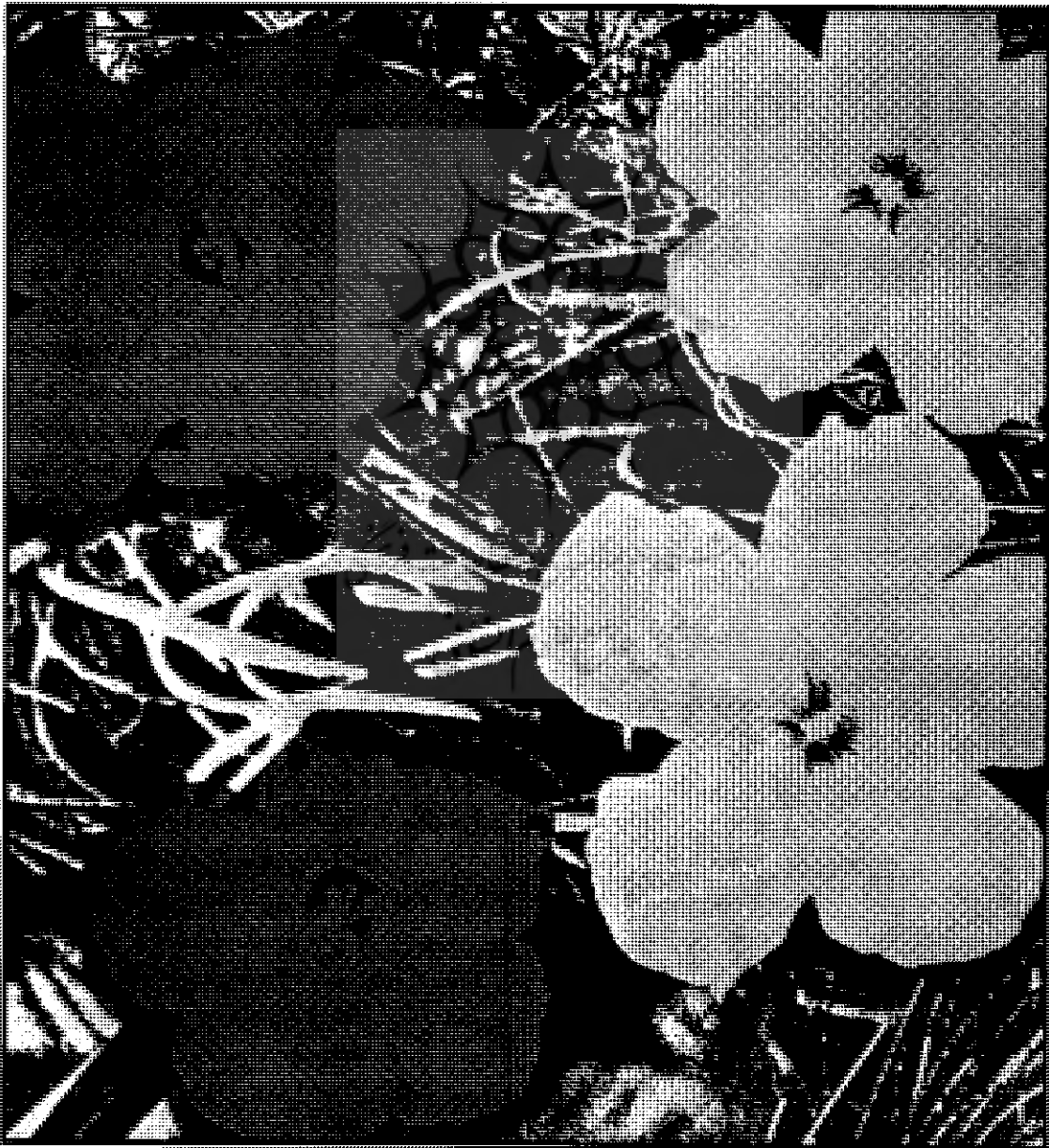
با این وجود، با گذر زمان، هنرمندان - Pop Art" به عنوان نوآرانی مسلم و توانمند شناخته شده و آثار ایشان توانستند از نظر سبک، با شیوه‌های رایج آن زمان یعنی "hard - edge" و اپتیک انتزاعی، برابری کنند. اگر بر این باور باشیم که "Pop - Art" می‌تواند منافع قابل تشخیص برای وسایل ارتباط جمعی داشته باشد و این که این شیوه هنری تقلید جزء به جزء و غیر خلاقانه و یا مجموعه‌ای از مدارک ساده نمی‌باشد، باید توجه داشته باشیم که در ورای این تصور، قصد و اندیشه‌ای نهفته است. شیوه‌های برقراری ارتباط از نظر "Pop - Art" چون فرایندی پویا و محیطی مملو از استعارات و مفاهیم هنری تلقی می‌شوند، نه به عنوان زمینه‌ای که سبک، محتوا و تکنیکهای قالبی آن باید بدون داشتن اندیشه انتقادی و به طور مکانیکی تهیه شوند. «روسنبرگ» با بزرگنمایی مجلل یک جزء، امکانات بصری بخشی از یک نشان تجاری را نمایان ساخته و از آنها تصاویر درهم ریخته و متناوبی در درون نقاشی‌هایی که از خانه‌ها می‌کشید می‌ساخت که هم از ابهام گویی هنر آستره و هم از ابهام موجود در مکتب سوررئالیسم بهره‌مند بودند. به علاوه «لیکتنشتاین» با بزرگنمایی تصویر نشان کالاها، مانع از گسترش حیطة این نوع تصاویر در نقاشی می‌شود؛ در واقع او با اغراق در مورد نقاطی که در مجموع تصویر را براساس روش «بندی» "Benday" می‌سازند، تمامی دقت و توجه را بر روی روشی که او در آن زمان به عنوان محتوای اصلی آثارش معرفی می‌کند متمرکز می‌سازد: علیرغم داشتن جنبه مکانیکی، هنر و سبک همچنان در آثار او مطرح هستند. همین هنرمند با رجوع به گذشته و انتخاب سوزده‌های کمیک و تا اندازه از باب افتاده، شیوه‌های دیگری نیز ابداع کرده است.

زندگی مدرن، احساس انسان را نسبت به جریان زمان، شدت بخشیده و ما را هرچه بیشتر با منافع و سوسه‌آمیز جوامع انسانی آشنا می‌سازد؛ اینها همه چیزهایی هستند که در بطن تعداد کثیری از آثار پاپ - آرت هم قابل ادراک می‌باشند. رسانه‌ها به وسیله‌ای جمعی برای انتقال فوری وقایع تبدیل شده‌اند که زمان و فضا را در هم ادغام کرده و از آنها

زمان حال مستمر و مبهمی می‌سازد که حتی گذشته بسیار نزدیک در مقابلش به صورت یک دوره بسیار دور و باستانی به نظر می‌آید. تصاویر تکراری که «اندی وارهول» از تصادم اتمومبیلها، ستاره‌های سینما و قوطیهای کنسرو می‌کشد در نگاهی گذرا به جریان حوادثی که «اخبار» را می‌سازند و از میان سیل روزنامه نگارانی که به دور شخصیت‌های معروف گرد می‌آیند و همچنین از چرخه حیات مواد مصرفی و مواد خوراکی کاملاً آماده، دست چین شده‌اند. خشکی و خشونت قالبهای سمبولیک و ثابتی که او می‌آفریند دقیقاً برخلاف ناپایداری و سرعت موجود در کار روزنامه نگاری می‌باشد. «وارهول» برای به تصویر کشیدن آنچه که در انبارها و بازارها می‌گذرد اقدام به ساختن صندوقهای بزرگ چوبی کرده و درون آنها را با بسته‌های صابون و محصولات غذایی پر کرد. تفاوت بسیار ناچیزی که همواره میان خود شئی و تظاهرات بیرونی آن وجود دارد در مورد این اشیاء نیز صادق بوده و هنرمند در مورد واکنشهای متفاوت مردم نسبت به

بر بوم نقاشی می‌شود برای لحظه‌ای در فکر و اندیشه ما سرگردان شده و در فضای حاصل از سقوط آزاد، هرگونه ارتباط طبیعی میان آنها از دست می‌رود. «این فقط روش جدید، زیرکانه و کارآیی است که برای به نمایش گذاشتن مبانی و اصولی که در فرایند هنری به مردم انتقال پیدا کرده و از آنها برای شرکت در این فرایند دعوت به عمل

هریک از این وجهه‌های بیرونی شئی، محاسبات بسیار دقیقی انجام می‌دهد. شناختن اشیاء براساس آنچه که ما از شکل و فرم و تصویر آنها به حافظه خود سپرده‌ایم و امتناع از پذیرفتن آنها در مضامین هنری نتیجه نوعی اعتبار بصری و عملکردی اشیاء است که «وار هول» آن را در هم می‌شکند. اصل واقعیت و شکل غلوآمیزی که از آن



## ۹۹ هم اکنون

### نقاشی آمریکایی در حال گذر از بزرگترین بحرانی است که از زمان جنگ تا به حال به خود دیده است. ۶۶

وجود دارد.

مطمئناً مطالعه بر روی منابعی که شیوه‌های پاپ - آرت از آن منشاء گرفته‌اند بسیار جالب خواهد بود. مبالغه‌های تبلیغاتی، اسلایدهای درهم و داستانهای تصویری، تصاویری با کیفیت پائین و نسبتاً ابتدائی هستند که به واسطه صفحه تلویزیون در معرض دید انسان قرار می‌گیرند؛ ولی خصوصیات این تصاویر به وسیله شیوه‌های برقراری ارتباط به شکلی شکوهمند و قابل رؤیت درآمده و شور و هیجان پیدا کرده‌اند. شاید نکته اصلی شیوه‌های بیانی پاپ - آرت در همین جا نهفته باشد. «مارشال مک لوهان» تحلیل‌گر برجسته‌ای بود که با مطالعه بر روی مسئله تلاقی شیوه‌های ارتباط جمعی با ادراکات انسانی، به وجود یک ویژگی متشابه، کم ارزش، بی محتوا و ضعیف در اطلاع رسانی، پی برد که بخشی از مفهوم "do - it - yourself" را نیز تشکیل می‌دهد. فیگوراسیون و قواعد قراردادی که منابع این مکتب از آن منشاء گرفته‌اند تمامی صفات خشکی و پویایی، خشونت و بدترکیبی را، علیرغم اینکه به شیوه مکانیکی و در کارخانه ساخته شده‌اند، دارا می‌باشند و درضمن حس همکاری و همراهی مردم را برانگیخته و پیوسته شیوه‌های بیانی خود را یادآور می‌شوند. بدین ترتیب در اعماق پاپ - آرت، یک نوع حس انتقادی در مقابل گرایش‌هایی که در شیوه‌های برقراری ارتباط عمومی نسبت به تکرار و یکدستی کار وجود دارد، به چشم می‌خورد. به علاوه، احساسی که در کوران تکثیر و تخیلات موجود در وسایل ارتباط جمعی وجود دارد ممکن است در تشخیص آنچه که اصل می‌باشد نیز دچار مشکل شود. همچنین فرایند تولید و تکثیر، بخش مکمل محتوای عقلانی پاپ - آرت می‌باشد.

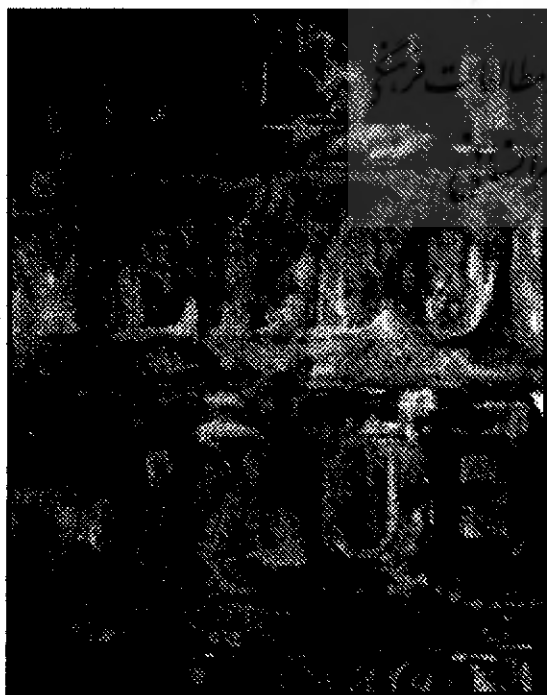
همانگونه که «دانیل بورستن» Daniel

می‌آورد. به این ترتیب همانطور که هنرمندان مکتب اکسپرسیونیسم رنگها را در مقابل دیدگان بیننده درهم می‌آمیزند تا سرعت انتقال بیشتری به بیننده اثر ببخشند. «وار هول» با پاک کردن بعضی قسمت‌ها از ذهن بیننده و بزرگنمایی مصنوعی بعضی دیگر در ذهن او، تصویری را که در زمینه زندگی آدمی، شکل منسجمی به خود گرفته آزاد کرده و آن را وارد مضامین هنری می‌نماید.

حروف الفبا و نشانه‌های «روبرت ایندیانا» به روشی بسیار سنتی ارائه شده‌اند ولی گستردگی ابعاد تأثیر آنها را هم در اطلاع رسانی نوشتاری و هم در اطلاع رسانی تصویری می‌توان مشاهده کرد. جنب و جوش‌های شدید بصری، ناهماهنگیها، قالبهای سمبولیک درخشان در ساختارهای رنگی و براساس روش آبستره‌ای که ریشه‌اش در آثار «بارنت نیومن» (Barnett Newman)، «آلبرز» (Albers)، «وازارلی» یافت می‌شود درهم آمیخته و از هم جدا می‌شوند. با این حال، قالبهای مشخص و رنگهای «ایندیانا» می‌توانند خیلی راحت‌تر با آثار هنرمند هم عصرش «السورث‌کلی» در یک جا جمع شوند. پارودیهای «لیکت‌نشتاین» در سبک «پیکاسو» همانند داستانهای تصویری، غروبهای آفتاب آبستره و «ضربات قلم مو»ی او به شدت زیبایی شناختی را با حساسیت مکانیکی که از مشتقات «هنر سفلی» "law art" می‌باشد درهم می‌آمیزد. او خصوصیت بارآوری «هنر اعلی» "high art" را بر پایه‌های «هنر سفلی» بنا کرده است. عظمت و شکوه، قدرت صوری و بی‌پیرایگی ذاتی پاپ - آرت آن را مستقیماً با بلندپروازانه‌ترین قالبهای هنر آبستره پیوند می‌دهد؛ پیوندی که بسیار عمیق‌تر از آنچه که میان پاپ - آرت و رئالیسم داستان گونه سنتی‌تر، و ظاهراً ساده‌تر،

Boorstin، جامعه‌شناس، اشاره داشته است حتی مفهوم «اصل» هم امروزه اساسنامه‌ جدیدی پیدا کرده است و در بردارنده یک قالب معماگونه و غیرقابل درک می‌باشد. از نظر فن‌آوری، اصل همان نسخه اصلی با قالب مبدائی است که از روی آن کپی می‌گیرند. جامعه‌ای که بدون هیچ احساس نارضایتی، تعداد بیشماری از تکثیرهای «کلهای آفتاب گردان» «ون گوگ» را می‌پذیرد، مطلقاً قادر نیست به نحو شایسته‌ای به آنچه که از نسخه اصلی یک اثر مبهم و نسبتاً ناشناخته انتظار می‌رود، پاسخگو باشد. انقلاب به پا شده در مطبوعات و سیل عظیم آثار هنری تکثیر شده، باعث شدند که اعتقاد به وحدت، به عنوان یک ویژگی غیرقابل انکار در هنر، دیگر جایگاهی نداشته باشد. بدین ترتیب، این دو عامل همراه با عناصر دیگری از فرهنگ جمعی، آلترنایتو جدیدی را به وجود آوردند که عبارت بود از سنت هنری عامیانه «باکیفیت پائین» در تقابل با هنر اعلی. با این وجود، هنرمندان پاپ - آرت به تکرار قالبها و مفاهیم موجود در وسایل ارتباط جمعی اکتفا نکرده بلکه برخی از جنبه‌های علمی‌تر آن را برگزیده و تغییراتی در آن به وجود آوردند. سطوح رنگی «روتکو»، «استیل» و «نیومن» و درک مبهم آنها با اهمیتی که بخش اعظم هنر مدرن به «محیط» (با «دوکونینگ» شروع شده و با جلوه‌ای بسیار روشنتر با «روسنبرگ»، «جونز» و «الدنبرگ» ادامه پیدا کرد) داده بود، استاندارد کردن رفتار فردی بر روی اثر، تماماً فاکتورهایی هستند که راه را برای تولد روشهای جدید و زنده، هموار کردند تا فرمهای قالبی شده هنر تجارتي و هنر مردمی به هم نزدیک شده و شباهت بیشتری به هم پیدا کنند. «استوارث داوینز» طلایه دار سحرانگیز اصل «استاندارد کردن» که سمبول آن نیز به شمار می‌رفت، نوعاً آمریکایی بود. زبان چابک و ناشکیبای او موفق می‌شود تا کوبیسم «لژه» "Leger" و سطح وسیعی از زندگی آمریکایی را با هنر خویش درهم بیامیزد. به این ترتیب با انصراف پاپ - آرت از اینکه آئینه معتبری جهت انعکاس فرهنگ مردمی باشد، از سال ۱۹۶۵ به بعد موجبات آغاز سیر قهقراپی برایش

فراهم آمد. از طرف دیگر، در حالی که به نظر می‌رسید هنرمندان عضو این گروه، ارتباط خود را با منبع الهام بخش و اصلی خود قطع کرده‌اند، ولی بیش از پیش از منابع هنری بیشتری سرشار می‌شدند. «الدنبرگ»، «لیکتنشتاین»، «ایندیانا»، «وار هول»، «وسلمن» و «دین» همگی به توسعه و گسترش دنیای هنری خود اهتمام ورزیده و شیوه‌های نوین، متنوع و شگفت انگیزی را خلق کردند. قالبهای «نرم» «الدنبرگ» اکنون تأثیر عمیقی بر پیکره سازی آبستره گذاشته است؛ تصویرهای مشابه، سطوح تجاری و منشأهای ترکیبی پاپ - آرت مستقیماً بر قالبهای آبستره و خصوصاً بر پیکره تراشی تأثیر گذاشته و محرکه خوبی برای انجام کارهای جدید با روشهایی که حکم واسطه را داشته‌اند بوده است. و متقابلاً بسیاری از هنرمندان "Pop - Art" از فرمهای مجسمه سازی، هندسی و مینیمالیست رایج و مردمی تأثیر پذیرفته‌اند. بنابراین واکنش بسیار شدید و دو جانبه‌ای میان روشهای به ظاهر متضاد





### تصاویر تکراری که

«اندی وار هول» از تصادم اتومبیلها، ستاره‌های سینما و قوطیهای کنسرو می‌کشد

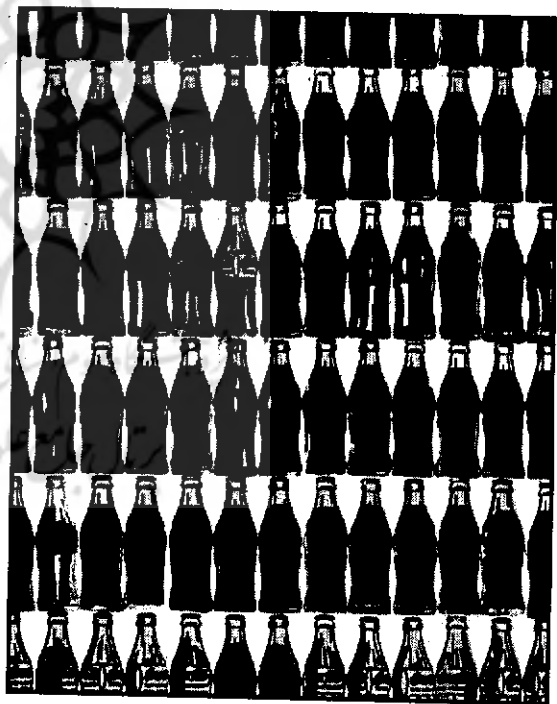
از جریان حوادثی که «اخبار» را می‌سازند و از میان سیل روزنامه نگارانی که به دور شخصیت‌های معروف گرد می‌آیند و همچنین از چرخه حیات مواد مصرفی و مواد خوراکی کاملاً آماده، دست چین شده‌اند. 66



ابتکارات، خارج کردن شئی از قید و بند نقاشی و باز گرداندن جنبه انتزاعی آن می‌باشد. هنر نقاشی که در میان پیچ و خمهای بنیادین و ویرانگر علائم متضاد گرفتار شده، در هیچ لحظه‌ای ثابت نگردیده است که می‌تواند در یک مسیر مشخص و دائمی حرکت کند و به یک شیوه پایدار و همیشگی عمل کند (شاید بتوان گروه کوچک "Color Painters" را از این امر مستثنی کرد). نقاشی هیچگاه ثبات و پایداری طولانی مدت از خود نشان نداده است.



با این وجود نشانه‌هایی از تحول بسیار ناچیز (و نه تکامل قطعی) در نقاشی "Pictural" به چشم می‌خورد: این تغییرات را می‌توان در آخرین نمایشگاه انفرادی «لاری پونز»، در خلاقیت مداوم «هلن فرانکهاوتر» و در شور غنایی آبستره مشاهده کرد. اما گرایش عموم، همچنان بر آن است که تعریفی برای شیوه‌های متعدد نقاشی پیدا شود، محتوای آن را مورد بررسی قرار دهد و ارزش و قابلیت آن را ارزشیابی کند. بدین ترتیب، نقاش در صدد یافتن شیوه‌های جدیدی است که از یک سو به ساختارهای سه بُعدی و از سوی دیگر به مواد جدید ارتباط داشته باشد به طوری که هر یک از آنها خصوصیات سنتی نقاشی را که شامل جنبه غیر آبستره آن از یک سو و توانایی ابهام برانگیزی آن از سوی دیگر می‌شود، از بین ببرند. علیرغم اهمیت نقاشانی چون «جونز»، «نولاند»، «کلی»، «استلا»، «لیکتنشتاین» و... و قابلیت خلاقیت ایشان، در این لحظه مجبوریم چنین نتیجه‌گیری کنیم که تنها در زمینه پیکره تراشی است که طلایه داران هر اندیشه‌ای می‌توانند به زنده و واقعی‌ترین شکل ممکن، افکار خود را بیان کنند. این مسئله به طور دو جانبه برای هر دو شیوه سودمند بوده است و به روشنی ثابت می‌کند که بقای هنرمندان پاپ - آرت (یا حداقل سبک اصیل آنها) بر پایه ارزشهای ظاهراً بی نقص آن بنا شده است. "Pop-Art" در آمریکا همواره مسئله‌ای بسیار جدی بوده است تا یک فرم سطحی نمایشی یا یک فرم روزنامه نگاری کمیک؛ چیزی که عیب جویان پاپ - آرت را بدان محکوم می‌کنند. به هر حال "Pop - Art" در لیست اعضای خود دو تن از بزرگترین نوآوران آمریکایی، «الدنبرگ» و «لیکتنشتاین»، را جای داده است که



هنر انتزاعی و پاپ - آرت که کاملاً فیگوراتیو می‌باشد حاکم بوده است. از طرف دیگر، نقاشان، کاوشهای ریشه‌ای در مورد مواد انجام داده‌اند که از پلاستیک تا نوری که بر روی صفحه نمایش می‌افتد، شامل همه چیز می‌شود. هدف از تمامی این



آثارشان از محدوده‌های بیانی نهضتی که بر اولین آثار آنها تأثیر گذاشته فراتر رفته است.

با این وجود، هم اکنون نقاشی آمریکایی در حال گذر از بزرگترین بحرانی است که از زمان جنگ تا به حال وجود داشته است. هنرمندان "Color Filed" و ابداع‌گران "Shaped Canvases"، مینیمالیستها و گروه "Pop - Art" همگی از یک بیماری مشترک رنج می‌برند که عبارت است از ضعف در قرار دادهایی که اختصاصاً برای تعریف و تبیین شیوه‌های نقاشی آنها وضع شده‌اند. نقاط افتراق دیگر چندان هم نیستند چرا که هر یک از این مکاتب می‌تواند به سرعت به صورت شکلی ترکیبی از دیگری درآید. پیکره تراشی، با دقیق‌ترین مقیاسهای هندسی ثابت می‌کند که قادر است از تأثیری عمیق‌تر از اثری که نقاشی بر شکل‌گیری قرار دادهای جدید و در گذشته بر

پیشینه‌های صوری داشته، برخوردار باشد. به این ترتیب نقاشی بیش از پیش به پیکره سازی نزدیک می‌شود و بدین شکل بسیاری از توانمندی‌ها و امتیازات خود را از دست می‌دهد. بدون آنکه ضرورتاً نیازی به فرم تراشیده شده‌ی یک شئی برای مجسمه سازی باشد، نقاش می‌تواند گزارشی دقیق همراه با تمام جزئیات از آن شئی ارائه دهد. بعدها «جونز»، «نولاند»، «استلا» و «کلی» جای خود را به «تنی اسمیت»، «جود موریس»، «الدنبرگ» و شاید هم «دوشان» "Duchamp" دادند؛ هنرمندانی که حامل اندیشه‌های نوین و سرچشمه‌های انگیزه‌های جدید و عقاید مؤثر در تکامل هنر بودند. در ایالات متحده آمریکا، هنر در قالب پیکره تراشی و هنر مفهومی شکوفا شده، اما نقاشی در آمریکا تنها شکلی از هنر بود که بحرانی وحشتناک و شاید هم کشنده را پشت سر گذاشت.